

Methodological Deficiency in Baha'i Interpretations of the Qur'an against the Finality of Islam

Mohammad Ali Asadi Nasab*

Received Date: 2024/7/30

Accepted Date: 2024/9/13

“Baha’ism” is a doctrine promoted by colonial powers against the Holy Qur’an, Islamic beliefs, and Muslim nations that has continuously sought to undermine Muslims’ fundamental beliefs. Realizing Muslims’ deep-rooted belief in the Qur’an, they have attempted to exploit this belief and, by appealing to the Holy Qur’an, fabricate arguments against the Qur’an and Islamic teachings. They claim that from the Qur’an’s own perspective, the religion of Islam had a limited lifespan, not exceeding a thousand years, and is now considered an abrogated religion, not the final religion, and that Baha’ism is the abrogating religion. Therefore, they inappropriately and arbitrarily interpret certain verses to suggest to their audience that the abrogation of Islam can be inferred from the Holy Qur’an and that God Himself has stated this in the Qur’an. Given the deviation of some movements and individuals in this area, it is necessary to identify this sect’s deviant methodology. Upon investigating some of the Baha’i interpretations, it becomes clear that methodologically, this group’s interpretations have serious flaws, to the extent that they sometimes fail to observe even basic methodological principles in interpreting the Holy Qur’an. This paper, using analytical and library-based methods, examines and critiques eight major titles related to their methodological deficiencies. The findings reveal that Baha’i interpretations fail to adhere to the Qur’anic rules of exegesis.

Keywords: *The Qur'an, Finality, Methodology, Doubts, Baha'ism, Deduction, Exegesis.*

* Associate Professor in the Department of Quranic Studies at the Research Institute for Islamic Culture and Thought (asadinasab42@gmail.com).

فصلية علمية محكمة
مطالعات شبهه پژوهی
السنة الثانية، الرقم الرابع، الصيف ١٤٤٥ق

فشل منهجي لإستدلال البهائية بتفسير القرآن ضد خاتمية الإسلام

محمد علي أسدي نسب*

القبول: ١٤٤٦/٣/٩

الإستلام: ١٤٤٦/١/٢٤

الملخص

"البهائية" هي رؤية استعمارية ضد القرآن الكريم والمعتقدات الإسلامية والأمة الإسلامية، وهي تحاول باستمرار إضعاف المعتقدات الأساسية للمسلمين. إن أتباع هذه الرؤية بما أنهم يعلمون أن المسلمين يؤمنون بالقرآن، فقد حاولوا إساءة استخدام هذا الإيمان الراسخ، وبتشبههم بالقرآن الكريم، احتجوا ضد القرآن والتعاليم الإسلامية واعترضوا عليها، وقالوا إن دين الإسلام له فترة محدودة من وجهة نظر القرآن نفسه وعمره لم يتجاوز ألف عام، والإسلام الآن يعتبر ديناً منسوخاً عفا عليه الزمن، ولا يعدّ الدين الخاتم وناسخ هذا الدين هو العقيدة البهائية؛ ولذلك، وبناء على أسلوبهم الباطل، فإنهم يفسرون آيات قرآنية ويبررونها ويؤولونها بطريقة غير مجازة وغير منتظمة ليغرسوا في قلوب جمهورهم أن نسخ دين الإسلام يمكن استنباطه من القرآن الكريم، وقد قال الله نفسه بمثل هذا الأمر في القرآن. ونظراً لانحراف بعض التيارات والأشخاص في هذا المجال، لا بد من التعرف على الأسلوب المنحرف لهذه الطائفة. ومن تتبع بعض آراء البهائيين في تفسير القرآن تبين أن آراء هذه الطائفة فيها إشكاليات خطيرة من حيث الطريقة والمنهج، لدرجة أنهم في بعض الأحيان لم يراعوا حتى مسلمة الطريقة في تفسير القرآن الكريم. ففي هذا البحث تم عرض ثمانية من أهم العناوين المتعلقة بعيوب منهجهم ونقدها من خلال المنهج الاجتهادي والوثائقي، وتبين نتائج البحث الحاضر عدم مراعاة القواعد التفسيرية للقرآن في المصنفات القرآنية البهائية.

الكلمات المفتاحية: القرآن، الخاتمية، المنهج التفسيري، الشبهات، البهائية، التلقي، التفسير.

* أستاذ مشارك بقسم البحوث القرآنية بمعهد بحوث الثقافة والفكر الإسلامي (asadinasab42@gmail.com).

نارسایی روشی استدلال بهائیت در برداشت از قرآن کریم علیه خاتمیت اسلام*

محمدعلی اسدی‌نسب**

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۶/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۹

چکیده

«بهائیت» مرامی استعماری علیه قرآن کریم، عقاید اسلامی و ملت مسلمان است که پیوسته درصدد تضعیف باورهای بنیادین مسلمانان بوده و هست. پیروان این مرام چون دانسته‌اند مسلمانان به قرآن معتقدند، درصدد برآمده‌اند از این باور ریشه‌دار سوء استفاده نمایند و با تمسک به قرآن کریم، علیه قرآن و آموزه‌های اسلامی دلیل تراشی کنند و بگویند دین اسلام از منظر خود قرآن نیز دارای مدت محدود بوده و عمر آن بیش از هزارسال نبوده است و اکنون دینی منسوخ محسوب می‌گردد، نه دین خاتم و ناسخ این دین، مرام بهائیت است؛ از این رو آیاتی را بر اساس روش باطل خویش به‌گونه‌ای ناروا و بی‌ضابطه تأویل و توجیه می‌کنند تا به مخاطبان خود القا کنند که منسوخ‌شدن دین اسلام از قرآن کریم قابل برداشت می‌باشد و خود خداوند در قرآن چنین مطلبی را بیان داشته است. با عنایت به انحراف برخی جریان‌ها و افراد در این عرصه، لازم است روش انحرافی این فرقه بازشناسی شود. با تتبع در برخی برداشت‌های بهائیت، روشن می‌شود از لحاظ روشی برداشت‌های این جماعت آسیب‌های جدی دارد تا آنجا که گاهی حتی بدیهیات روشی را در برداشت از قرآن کریم رعایت نکرده‌اند. در نوشتار حاضر با روش اجتهادی و کتابخانه‌ای، هشت عنوان از مهم‌ترین عناوین مرتبط با نقصان روشی ایشان مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد و یافته‌های تحقیق پیش رو نشان می‌دهد در آثار قرآنی بهائیت، قواعد تفسیری برداشت از قرآن رعایت نشده است.

واژگان کلیدی: قرآن، خاتمیت، روش، شبهات، بهائیت، برداشت، تفسیر.

* مقاله حاضر برگرفته از کتاب مورد حمایت بنیاد ملی علم ایران است.

** دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (asadinasab42@gmail.com).

مقدمه

دین اسلام، دینی متحرک و پویا و دارای قوانین فردی و اجتماعی بسیار است و همواره دژی در برابر چپاول استعمارگران بوده و هست؛ از این رو استعمارگران از ابزارهای گوناگون برای غلبه بر اسلام بهره برده‌اند تا این چراغ نورانی را خاموش کنند؛ گاهی با اقدام نظامی و زمانی با تحرکات سیاسی یا با تبلیغات فرهنگی در میان مسلمانان رسوخ کرده‌اند. یکی از این اقدام‌ها جعل مرام بهائیت است که توسط عمّال استعمار و افراد منحرف ایجاد شده است. مرام بهائیت دسیسه‌ای انگلیسی علیه اسلام بود که زیر چتر استعمارگران توانست در دولت‌ها نفوذ کند و میان برخی جاهلان برای خود پیروانی بیابد. بهائیت مرامی استعماری علیه قرآن کریم، عقاید اسلامی و ارزش‌های دینی مسلمانان است که پیوسته درصدد تضعیف باورهای بنیادین مسلمانان و به فساد کشاندن جوانان بوده و هست. پیروان این مرام چون دانسته‌اند مسلمانان عمیقاً به قرآن معتقدند، درصدد برآمده‌اند از همین مسیر و این باور ریشه‌دار سوء استفاده نمایند و با تمسک به قرآن کریم، علیه قرآن و آموزه‌های اسلامی اقدام نمایند و بگویند ما هم همانند همه مسلمانان به قرآن کریم اعتقاد داریم و آن را مقدس می‌شماریم، ولی دین اسلام از منظر خود قرآن جاودانه نیست و در آن اشاره‌هایی به حقانیت بهائیت پس از اسلام شده است. بدین‌شکل اینان خواسته‌اند از درون، عقاید مؤمنان را تخریب کنند. اینان در این باره ناچار شده‌اند به تأویلات شگفت‌انگیز دست بزنند و کار تأویل ناروای خود را بدان‌جا کشانده‌اند که مدعی‌اند نه تنها قرآن کریم اعلام کرده است دین اسلام در سال ۱۲۶۰ هجری منسوخ می‌شود، بلکه اعلام کرده که دین ناسخ همان مرام میرزا حسین نوری بهائی است. با تتبع در برخی برداشت‌های این فرقه روشن می‌شود اینان از حیث روش صحیح برداشت از قرآن، نواقص جدی دارند که در نوشتار حاضر با روش اجتهادی و کتابخانه‌ای برخی از مهم‌ترین نواقص روشی فرقه مذکور تبیین و نقد می‌شود.

از ابتدای نزول قرآن تاکنون، برای فهم درست و تفسیر صحیح قرآن کریم، پیامبر اسلام، امامان معصوم علیهم‌السلام، عالمان، مفسران اسلام و نیز فقها و علمای علم اصول باتوجه به «آموزه‌های معصومان علیهم‌السلام»، «اصول عقلی و عقلایی» و «فهم عرفی» قواعدی را معین کرده‌اند تا معنای مستفاد از آیات و روایات، منطبق بر مقصود خداوند شود، اما بهائیان که خواهان فهم قرآن نیستند و طالب بهره‌برداری از قرآن برای اثبات مرام باطل خود می‌باشند، به این قواعد عقلی و عرفی توجه نمی‌کنند.

تحقیق حاضر از آن‌رو ضرورت دارد که طرفداران این مرام پیوسته با روش‌های گوناگون برای خود تبلیغ می‌کنند و مؤثرترین تبلیغ‌شان در ابتدا روش همدلانه و از بطن قرآن کریم می‌باشد.

روشن است که با عنایت به جهالت برخی جوانان از ترفند مذکور، وقتی با انبوهی از آیات قرآن روبه‌رو می‌شوند که با شرح باطل بهائیت همراه باشد، بهائیت را امری اجنبی نخواهند دانست. به‌لحاظ پیشینه، غیر از نوشته‌های محدود در فضای مجازی تاکنون در این باره هیچ کتاب و مقاله‌ای نگارش نشده است و هیچ مکتوبی از تبیین نقصان روش استدلالی بهائیت در دست نیست؛ اگرچه برخی مقالات در ردّ اصل استدلال‌های قرآنی یا روایی آنان نوشته شده که البته مهم‌ترین آنها نیز به قلم راقم این سطور می‌باشد.

۱. ساختار بدنه

رئوس مهم‌ترین قواعد در عرصه برداشت از قرآن کریم که غالباً بهائیت آنها را نادیده انگاشته و آقای علی اکبر بابایی در کتاب قواعد تفسیر قرآن این قواعد را جمع‌آوری و تبیین کرده است (ر.ک: بابایی، ۱۳۹۸)، بدین‌قرار می‌باشد:

الف) قواعد در عرصه ادبی؛

ب) قواعد در عرصه قراین متصل و منفصل؛

ج) قواعد مرتبط با دلالت‌های غیرمطابقی؛

د) لزوم علم یا علمی بودن مستندات تفسیر.

۲. نمونه‌های عدم رعایت قواعد تفسیری در برداشت‌ها

اکنون به برخی کاستی‌ها در فهم بهائیان از قرآن کریم به‌عنوان مصداق‌های عدم رعایت قواعد اشاره می‌شود:

۲-۱. نادیده گرفتن قاعده ظهور

یکی از قواعد مسلّم آن است که هرگاه کلمه یا کلامی در معنای معینی ظهور عرفی داشته باشد، همان ظهور، حجت و مقصود گوینده است و مخاطب نیز بر اساس آن باید حکم نماید و رفتار کند. این قاعده عقلایی در تمامی عرصه‌ها جاری بوده و همه عقلای عالم بدان پای‌بندند و همه اسناد کشوری و بین‌المللی از نظر حقوقی بر پایه آن استوار است، مگر آنکه قرینه‌ای در کار باشد که تمسک به ظهور را منع نماید.

براین اساس تعیین معنای یک واژه در مواردی که مخالف ظهور باشد، نیازمند قرینه است و مهم‌ترین مواردی که نیاز به قرینه دارد، بدین‌قرار است:

۱. واژه دارای چند معنای حقیقی باشد و ما بخواهیم آن را به یکی از آن معانی اختصاص دهیم؛
۲. لفظی را که در یک معنا حقیقی است، بخواهیم در معنای مجازی به کار بریم؛
۳. حمل معنا بر یک مصداق خاص؛
۴. حمل معنا بر همه معانی مشترک لفظی؛
۵. حمل معنا بر یکی از معانی مشترک لفظی؛
۶. حمل معنا بر معنای کنایی؛
۷. حمل لفظ بر معنای لفظ مقدر.

«بهائیت» از آیه ۱۶ سوره شوری: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: آنها که درباره خدا پس از پذیرفتن دعوت او محاجه می کنند، دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است و غضب بر آنها و عذاب شدید از آن آنهاست»، ناممکن بودن ابقای مرام باطل را استفاده کرده و گفته است اگر مرام بهائیت باطل بود، باید تداوم نمی یافت.

بهائیان دلیلی باعنوان دلیل تقریر دارند که مدعی اند بر اساس آن، بهائیت حق و اسلام منسوخ است. ابوالفضل گلپایگانی با اشاره به این دلیل می نویسد:

اگر نفسی مدعی مقام شاریت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند، این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد؛ چنان که بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید. خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنان که عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است، به علوم و معارف کسبیه یا به عصبیت و معاونت قومیه یا به مکتب و ثروت ظاهریه یا به تسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد؛ در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد؛ چه وجود معلول بدون علت متصور و معقول نباشد و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته؛ چنان که در سوره مبارکه شوری می فرماید: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ». ترجمه آیه شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می نمایند، در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد، یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند؛ حجت ایشان باطل و زایل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید (گلپایگانی، [بی تا]، ص ۶۱).

نقد و بررسی

۱. آیه ۱۶ سوره شوری هیچ ظهوری در معنا و تفسیری که در «فرانداالأصول» آمده است، ندارد و هیچ مفسری نیز احتمال گلیپگانی را مطرح نکرده است. معنای آیه آن است که افرادی که درباره خدا یا دین او پس از آنکه فطرت سلیم، آن را پذیرفته است، مجادله می‌کنند، مجادله آنان نزد خداوند باطل و بی‌ارزش بوده و در آخرت به غضب و عذاب شدید الهی مبتلا خواهند شد. در واقع آیه بیانگر بی‌منطقی مجادله مشرکان بر سر مشروعیت دین اسلام است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۲۱/ طباطبایی، ۱۴۲۱، ج ۱۸، ص ۳۶).

۲. بهائیت در میان مردم ایران و جهان، نفوذی نکرده است و به‌رغم تلاش‌ها و هزینه‌های بسیار، پیروان بسیار اندکی دارد و می‌توان گفت این مرام جزء مرام‌های ناموفق و مضمحل شده است که حتی در زادگاه خودش ممنوع و غیرمعتبر می‌باشد.

۳. حتی اگر بپذیریم بهائیت بسیار گسترده و مرامی بانفوذ و باقی مانده است و گسترش آن در دنیا بسیار چشم‌گیر شده است، این امر از منظر عقل و نقل، نشان‌دهنده حقانیت آن نیست؛ زیرا از منظر عقل ممکن است مرامی باطل میان مردمانی نادان و جاهل رواج یابد و پسندیده گردد. از منظر نقل نیز در آینده اشاره خواهیم کرد که آیات قرآن کریم نه فقط این عقیده را اثبات نمی‌کند، بلکه آیات بسیاری بر ابطال این معیار بر اثبات حقانیت دلالت می‌کند.

۴. هم‌اکنون در جهان، مذاهب و ادیان باطل و خرافی بسیاری هستند که پیروان آنها ده‌ها برابر پیروان بهائیت‌اند و از نظر زمانی نیز عمری چندین برابر عمر بهائیت دارند، ولی همگان حتی خود بهائیان بر بطلان آنها گواهی می‌دهند؛ مانند دین بودا، مرام، ادیان هندو، ادیان منسوخ همچون مسیحیت و یهودیت، شیطان‌پرستی و ...

۵. طبق دلیل تقریر، پیامبرانی که دین‌شان در میان مردم رواج نیافت، باید باطل باشند. حضرت نوح از پیامبران اولوالعزم و صاحب رسالت بود، ولی دعوتش را تعداد اندکی اجابت کردند و آن حضرت قوم خویش را نفرین کرد (نوح: ۲۱-۲۸). حسینعلی نوری در ایقان می‌گوید: «از جمله انبیاء، نوح بود که نهصد و پنجاه سال توجه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود» (نوری، [بی‌تا]، ص ۴).

۶. لازمه دلیل اقامه شده از سوی بهائیت، حقانیت اسلام و عدم منسوخیت آن است؛ چراکه این دین نفوذ کرده و هم‌اکنون نیز طرفداران بسیاری دارد؛ پس چرا می‌گویند بهائیت ناسخ آن است؟
۷. بطلان چیزی نزد خداوند، در آیه شریفه به معنای بطلان تکوینی - یعنی اینکه خداوند عملاً مانع چیزی باشد و آن را نابود نماید - نیست؛ اگر هم به معنای بطلان تکوینی باشد، مربوط به

قیامت است، نه دنیا. همچنین اگر به دنیا مربوط باشد، منظور آن است که پس از آشکار شدن حقانیت قرآن کریم و اسلام در رسالت پیامبر ﷺ، وقتی مردم دعوت او را اجابت کردند، تلاش دیگران برای نابودی آن به جایی نمی‌رسد.

۲-۲. نادیده گرفتن حجیت قول اهل لغت

در تمامی ملل و نزد همه عقلای عالم، این قاعده محرز است که هر گاه بخواهیم معنای واژه‌ای را درک کنیم، باید به خبرگان آن زبان مراجعه کنیم و نمی‌توانیم از سوی خود، معنایی برای آن واژه بسازیم؛ از این رو همه اصولیان ما که به قواعد استنباط احکام آگاه‌اند، گفتار زبان‌شناسان و حجیت قول اهل لغت را در صورت اطمینان و وثوق، معتبر می‌دانند؛ گرچه برخی، شروطی همچون عدالت و تعدد قائل بر اطمینان افزوده‌اند (ر.ک: خوبی، ۱۳۱۷، ج ۲، ص ۱۳۱).

در سوره غافر آمده است:

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يَلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مِنْ بَشَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ: بالابرند درجات، خداوند صاحب عرش، به هرکس از بندگانش که بخواهد، آن روح را به فرمان خویش می‌فرستد تا مردم را از روز ملاقات با خدا بترساند (غافر: ۱۵).

بہائیان گفته‌اند از فعل «یلقی» که صیغه مضارع است، استفاده می‌شود که رسالت و نبوت با آمدن رسول اکرم ﷺ ختم نشده است و در زمان‌های بعد، خدای متعال فرشته وحی را به شخص دیگری نازل خواهد ساخت (گلپایگانی، [بی‌تا]، ص ۱۳۶).

«یلقی» را فقط برای زمان مستقل (آینده) دانسته‌اند و روح را نیز به معنای پیامبر شمرده‌اند؛ در نتیجه «یلقی الروح» یعنی خداوند در آینده نیز پیامبر خواهد فرستاد.

نقد و بررسی

الف) فعل مضارع فقط به معنای آینده نیست، بلکه برای امری که در زمان حال باشد نیز به کار می‌رود؛ پس نمی‌تواند دلیلی برای بهائیان شود.

ب) آیه شریفه اشاره دارد که اهل کتاب و دیگر مخالفان اسلام درباره رسالت پیامبر ﷺ و وحی بر او ایرادهای فراوان می‌گرفتند؛ گاه می‌گفتند باید رسول از طایفه بنی اسرائیل باشد، گاه می‌گفتند اگر راست می‌گوید، چرا قرآن مانند تورات و انجیل، یک‌باره بر وی نازل نمی‌شود. قرآن مجید در آیه شریفه می‌گوید: امر وحی و رسالت به دست خداست و خدا فرشته وحی را بر هرکس که اراده کند، ارسال خواهد کرد و به او مقام پیامبری خواهد داد و کسی را نشاید که برای او تکلیف معین نماید؛ بنابراین آیه درباره تجدد نبوت و رسالت ساکت است و با آن ارتباطی ندارد.

۲-۳. نادیده گرفتن قاعده سیاق

سیاق - ویژگی‌های مجاورت کلمه، جمله یا آیه با کلمه‌ها، جمله‌ها یا آیات دیگر - امری معتبر و باید در فهم آیات لحاظ گردد. البته سیاق، منوط به پیوستگی آیات در نزول است، نه چینش در مصحف. بنا بر روایات، آیات قرآن شاهد و زبان یکدیگرند. برخی آیات، آیات دیگر را تفسیر و برخی بر برخی دیگر دلالت می‌کند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۲۶). از آنجاکه بهائیان فقط درصدد تأیید و تثبیت مدعای باطل خود هستند، در موارد بسیاری به سیاق آیات توجه ندارند، درحالی‌که سیاق، قرآنی است که در جمله‌ها و آیات قبلی و بعدی جمله‌ای که می‌خواهیم تفسیرش کنیم، موجود است که هریک دلالتی خاص دارد و با جمله مربوط پیوند دارد و در فهم آن مؤثر است (صدر، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۹۰).

براین اساس نادیده گرفتن سیاق آیات، سبب گمراهی و تفسیر به‌رأی می‌شود و بهائیان مکرر چنین اشتباهی را مرتکب شده‌اند و سیاق آیات را نادیده گرفته‌اند؛ مثلاً بدون توجه به آیه ۸۹ سوره بقره که وجود کاتبان دروغین وحی را اثبات می‌کند، می‌گویند هرکس چیزی را بنویسد و به خدا نسبت دهد، هلاک می‌شود (ر.ک: نوری، [بی‌تا]، ص ۴۱-۴۲). اگرچه آیه شریفه بر هلاکت دنیوی افترازنندگان دلالت ندارد یا آیات پیش از آیه ۲۵ سوره نور درباره روز قیامت بوده و کاملاً روشن است که آیه ۲۵ نیز وضع روز قیامت را مجسم می‌کند، نه دنیا را، ولی چون بهائیان به آیه ۲۴ توجه نکرده‌اند، کلمه «دین» را که در این آیه بعدی به معنای جزاست، به «مرام بهائیت» معنا می‌کنند (ر.ک: گلپایگانی، [بی‌تا]، ص ۲۸۲). قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ: آن روز خدا جزای شایسته آنان را به‌طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است» (نور: ۲۵).

در فرائد الأصول آمده است: «روزی که خدا دین خود را کامل کند». این جمله بشارتی است که خدای متعال می‌دهد که بعد از دین اسلام، دین کامل‌تری خواهد آمد و نمی‌توان گفت مقصود دین اسلام است؛ زیرا دین اسلام به نص قرآن مجید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، در سال حجة الوداع کامل شد، بلکه مقصود دین کامل‌تری است که این آیه آمدن آن را پس از اسلام خبر می‌دهد (گلپایگانی، [بی‌تا]، ص ۱۲۲)، درحالی‌که سیاق آیات کاملاً بیانگر آن است که محور مباحث، تهمت به زنان پاکدامن است. آیات قبل و بعد این آیه در سوره نور، این‌گونه‌اند:

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَبْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُونَ



أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يُقُولُونَ لَهُمْ مَعْفَرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ: کسانی که به زنان عقیف بی‌خبر و مؤمن نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت ملعون‌اند و عذابی بزرگ دارند. روزی که زبان‌های‌شان، دست‌های‌شان و پاهای‌شان به آنچه می‌کرده‌اند، شهادت می‌دهد. در آن روز خدا سزای حق آنها را می‌دهد و می‌داند که خدا همان حق آشکار است. زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک است. زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک است. پاکان از آنچه اهل افک می‌گویند، برکنارند. آموزش و روزی خوشایند برای آنهاست (نور: ۲۳-۲۶).

در این آیات خداوند می‌فرماید: روز قیامت روزی است که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان علیه آنان برای آنچه انجام می‌دادند، شهادت می‌دهد. آنگاه آیه مورد بحث، به همان روز اشاره می‌کند و از جزای حق سخن می‌گوید؛ بنابراین به هیچ‌عنوان نمی‌توان کلمه «دین» را به معنای دین مصطلح گرفت؛ پس مقصود، دادن جزای کامل به کسانی است که به زنان عقیفه تهمت زنا می‌زنند و کلمه یومئذ در آیه مربوطه اشاره به همان روزی دارد که فرمود: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ...» و این روز همان روز جزا و قیامت است.

۲-۴. نادیده گرفتن قواعد تأویل

در اینجا منظور از تأویل، بیان معانی بطنی و غیرظاهر است. تأویل آیات با به‌کارگیری قواعد ویژه و معینی ممکن است و مهم‌ترین شرط صحت آن، عدم مخالفت با ظهور آیات و مسلمات عقل و شرع و ارتباط آن با آیه مربوطه می‌باشد؛ در غیر این صورت هر کس هر معنایی را می‌تواند به هر آیه‌ای نسبت دهد و این همان کاری است که بهائیان بی‌مهابا انجام داده‌اند.

رجعت ائمه علیهم‌السلام و تقویت دین اسلام با عقاید بهائیت ناسازگار است؛ زیرا رجعت دلالت بر تداوم اسلام شیعی دارد و با این عقیده معنا ندارد که در این میان دین دیگری ناسخ اسلام باشد و سپس دین منسوخ با رجعت امامان بازگردد؛ بر این اساس بهائیت در بحث رجعت، دست به تأویل باطل زده و برآند که رجعت به معنای بازگشت شخص امامان و دیگران نیست، بلکه به معنای بازگشت صفات نیک آنان بوده و آن را «رجعت صفاتی» می‌دانند، نه رجعت ذاتی؛ بدین‌گونه که هریک از انبیا و اولیای نوظهور، واجد تمامی کمالات و صفات انبیا و اولیای قبل است؛ فرضاً حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجد تمامی کمالات و صفات پیامبران پیشین بوده و یکی از صفات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که خاتمیت است نیز از این قاعده استثناء نیست؛ یعنی اولاً، خاتمیت به معنای نیامدن نبی پس از او نیست؛ ثانیاً، حسینعلی بهائی نیز خود خاتم النبیین است.

روشن است همه این موارد بر رجعت و بازگشت خود این افراد دلالت دارد، نه برگشت صفات آنان یا چیز دیگری و تأویلات بهائیت در این قسمت هیچ پایه‌ای ندارد و با ظواهر آیات مربوطه هیچ سنخیتی ندارد.

چند روایت درباره رجعت امامان نیز بیان می‌شود:

(الف) امام صادق علیه السلام می‌گوید:

أَوَّلُ مَنْ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِيمَلِكِ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ: اولین فردی که به دنیا بازمی‌گردد، امام حسین علیه السلام است که حاکم می‌شود تا زمانی که به سبب عمر زیاد، ابروهایش روی چشمانش می‌ریزد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۳، ص ۴۶).

(ب) امام صادق علیه السلام همچنین فرمود:

أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَاقِبَةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَصَّ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَصَّ الشِّرْكَ مَحْضًا: اولین کسی که زمین برای او می‌شکافد و به دنیا بازمی‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و رجعت برای همگان نیست، بلکه برای کسانی است که ایمان خالص یا شرک خالص داشته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۳، ص ۳۹).

(ج) امام صادق علیه السلام ذیل آیه: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» فرمودند:

لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ إِلَّا سَبْرَجِعُ حَتَّى يَمُوتَ وَ لَا أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَاتَ إِلَّا سَبْرَجِعُ حَتَّى يَقْتَلَ: هیچ‌یک از مؤمنانی که کشته شده‌اند، نیست، مگر آنکه به دنیا بازمی‌گردد تا به مرگ عادی از دنیا برود و هیچ‌یک از مؤمنانی که با مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند، نیست، مگر آنکه به دنیا بازمی‌گردد و با کشته‌شدن (شهادت) از دنیا خواهد رفت (همان، ص ۴۰).

روشن است هرکس حتی فقط با زبان عربی آشنا باشد، می‌فهمد رجعت در این روایات مربوط به رجعت صفات نیست، بلکه خود این افراد به دنیا بازمی‌گردند.

۲-۵. توجه نکردن به ضرورت وجود ارتباط مصداق با آیه

هرگاه بخواهیم برای آیه‌ای مصداقی ذکر کنیم، باید آیه از حیث مطابقی، ضمنی یا التزامی، ارتباط شمولی با آن مصداق داشته باشد یا در روایات، مصداق مذکور ذکر شده باشد، اما بهائیان که دست‌شان از دلایل خالی است، برای برخی واژه‌ها و آیات قرآن کریم مصداق‌هایی ذکر می‌کنند که هیچ رابطه‌ای با قرآن ندارند و هیچ عاقل زبان‌دانی نیز هنگام تدبر در قرآن، به وجود چنان مصداقی پی نمی‌برد. نویسندگان فرائد الأصول، واژه «منادی» در آیه ۴۱ سوره ق را بر «ندای پیشوای بهائیت» حمل می‌کند، بی‌آنکه هیچ دلیلی بر این برداشت وجود داشته باشد. گلپایگانی پس از نقل برخی روایات، این‌گونه می‌گوید:

و مأخذ این احادیث که مشعر بر مقام ارتفاع ندای الهی است، این آیه مبارکه است که در سوره ق می فرماید: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمٌ الْخُرُوجِ» (ق: ۴۱-۴۲): گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک [یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محل نزول همین آیه مبارکه است] در روزی که می شنوند صیحه را، به حق آن روز است روز خروج. مفسران از اهل تسنن و تشیع، متفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند می شود؛ یعنی از جبل کرمل که در تورات به جبل مقدس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است (گلبایگانی، [بی تا]، ص ۶۵).

نقد و بررسی

الف) برخی مفسران شیعه و سنی گفته اند: منظور از «مکان قریب» کنایه از شنیده شدن صدای منادی در همه جا است؛ به گونه ای که هرکس در هر جا باشد، می پندارد منبع صدا در نزدیکی اوست (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۲۶ / طباطبایی، ۱۴۲۱، ج ۱۸، ص ۳۶۱)؛ پس درباره مورد ادعای بهائیت اجماعی نیست.

۸۳



ب) تقریباً همه مفسران گفته اند: منظور از «منادی»، نداکننده ای است که سبب زنده شدن مردگان می شود. افرادی که گفته اند «مکان قریب»، صخره بیت المقدس است، گفته اند این ندای آسمانی از آن سو شنیده می شود و منظور زنده شدن مردگان برای محاسبه است (همان).

ج) اگر فرضاً پذیرفته شود منظور، صدای معمولی انسانی از همان مکان صخره است، می توان پرسید: چه ارتباطی به پیشوای بهائیان دارد و چگونه امکان دارد کسی بگوید منظور، ندای باب و بهاء است و این مصداق را چگونه استفاده کرده اند؟

د) سیاق آیات که همواره بهائیان آن را نادیده می گیرند، مخالف برداشت این بهائیان می باشد؛ زیرا آیات این گونه است: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمٌ الْخُرُوجِ، إِنَّا نَحْنُ الْحَيُّ وَنُحْيُ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكِ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ» (ق: ۴۱-۴۴). این آیات مرتبط با قیامت است، نه علی محمد باب یا حسینعلی نوری.

۲-۶. عدم توجه به روایات در تفسیر و فهم آیات

به شهادت قرآن کریم که فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷)، سخنان پیامبر ﷺ حجت است و مانند قرآن باید مورد توجه قرار گیرد؛ بنابراین روایات منقول از معصومان ﷺ با شرایطی در حکم آیات قرآن بوده و حجت است و از این رو در کنار قرآن قرار دارد. قرآن کریم پیامبر ﷺ را تبیین گر قرآن شمرده و تفسیر آیات را بر عهده او قرار داده است؛ پس تفسیر

آیات نباید مخالف روایات مسلم و متواتر باشد. بهائیت در این باره مذبذب است، به رغم اینکه عملاً در موارد بسیاری خود برای اثبات ادعاهای باطل خویش به روایات چنگ می‌زند، ولی گاهی عترت را انکار می‌کند و می‌گوید:

حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمایید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است، از عامه و خاصه، چه را حجت برای معرفت عباد قرار فرموده، باید بنده و شما و کل من علی الأرض به نور آن تمسک بسته، حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم؛ زیرا حجت منحصر شد بدو، یکی کتاب و دیگر عترت؛ عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب و اول کتاب می‌فرماید: «الرد ذلك الكتاب لاریب فيه هدی للمتقین» (نوری، [بی تا]، ص ۵۵-۵۶).

آنان به عدل اصغر و روایات تفسیری در بسیاری از موارد توجهی نکرده‌اند؛ برای مثال گلپایگانی در ذیل آیه: «تُرِيَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵)، می‌گوید: منظور از این آیه آن است که مدت عمر اسلام پس از کامل شدن، یک هزار سال است. اگر ایشان به روایات توجه می‌کرد، متوجه می‌شد که در آنها گفته شده مدت روز قیامت که اعمال بندگان در آن محاسبه می‌شود، یک هزار سال است (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۲۸).

۲-۷. توجه نکردن به دیدگاه‌ها و اجماع مفسران

در طول تاریخ از زمان پیامبر ﷺ تاکنون، آیات قرآن تفسیر شده و از عصر تابعین تا امروز تفاسیر گوناگون قرآن نوشته شده است. این تفاسیر ذخایر گرانقدری از میراث اسلامی است و هر مفسری لازم است به این تفاسیر مراجعه کند و از این سرمایه علمی بهره برد. بدون مراجعه به این متون، برداشت‌ها از قرآن، سطحی و گاهی انحرافی شمرده می‌شود؛ چراکه در طول تاریخ، مفسران، بسیاری از انحراف‌ها و ابهام‌های افراد را در فهم قرآن کریم شناخته و مطرح کرده‌اند. توجه نکردن به این سرمایه مهم همانند توجه نکردن به پیشرفت علوم در دیگر موارد است؛ مثلاً گلپایگانی درباره آیه: «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (نور: ۲۵)، می‌گوید:

یعنی در آن روز حق جل جلاله دین حق را وافیاً به خلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیه کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید، دین اسلام نیست؛ زیرا دین اسلام در ظهور حضرت رسول ﷺ وافیاً نازل شد و آن حضرت کاملاً ابلاغ فرمود، بل مقصود، شریعت جدید است (گلپایگانی، [بی تا]، ص ۲۸۲).

با اینکه همه مفسران، دین را در این آیه به معنای جزا و حسابرسی معنا کرده‌اند، ولی بهائیت هیچ توجهی به اقوال مفسران و دلایل آنها نکرده و مرتکب تفسیر به رأی شده است.

۲-۸. توجه نکردن به همه ادله و قراین

برداشت هر مطلبی از هر جمله‌ای باید با توجه به مجموعه گزاره‌ها و باورها و قرینه‌های دیگر باشد و هرگاه در ظاهر تنافی میان دو دلیل وجود داشته باشد، با منطق صحیح و قواعد مخصوصه، میان آن دو باید به گونه‌ای جمع کرد و پس از آن معتقد به صحت هر دو یا یکی از آن دو شد. بهائیان که معتقد به نسخ اسلام و آمدن دین جدیدند، مدعی‌اند نسخ قرآن در برخی روایات نیز وارد شده است؛ روایاتی که اشاره دارد که قائم، ادامه‌دهنده دین اسلام نیست، بلکه خود دارای کتاب، سنت و شریعتی جدید است. لازمه چنین امری نسخ قرآن و آمدن دین جدید است. در اینجا برای تکمیل بحث به برخی از این روایات که مورد تمسک بهائیت قرار گرفته، اشاره می‌شود:

۱. ابو حمزه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در وصف حضرت مهدی علیه السلام فرموده است: «يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَسُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءِ جَدِيدٍ: امام مهدی علیه السلام با امر و سنت و داوری جدیدی قیام خواهد کرد» (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷، ص ۲۳۳).

۸۵



۲. ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

فوالله لكَأَنَّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ (همان): پس به خدا سوگند گویا که من به او [موعود] بین رکن و مقام دارم نگاه می‌کنم که با مردم بر اساس امر جدید، کتاب جدید و سلطنت و حکومت جدیدی از آسمان با مردم بیعت می‌کند (ر.ک: گلپایگانی، [بی تا]، ص ۱۷۰).

۳. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام اسْتَأْنَفَ دُعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷، ص ۲۳۳): هرگاه حضرت قائم علیه السلام قیام نماید، شروع به دعوت جدید خواهد نمود، همان گونه که رسول خدا دعوت کرد (ر.ک: گلپایگانی، [بی تا]، ص ۱۷۳).

۴. جملائی از دعای ندبه می‌فرماید:

أَيْنَ الْمُدْخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَايِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيِّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۹، ص ۱۰۷): کجاست آن که برای تجدید واجبات و سنت‌ها ذخیره شده است و کجاست آن که برای برگرداندن ملت و شریعت انتخاب گردیده است؟ (ر.ک: نوری، [بی تا]، ص ۱۵۹).

۵. امام صادق علیه السلام فرمودند:

يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷، ص ۲۳۱): حضرت مهدی علیه السلام، همان کاری را خواهد کرد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کرد؛ آنچه قبل از خود بوده منهدم و نابود خواهد ساخت؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منهدم نمود (نوری، [بی تا]، ص ۱۵۹).

نقد و بررسی

الف) روایات همانند آیات قرآن اند که برخی، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند؛ پس در صورتی می‌توان مطلبی را مستند به امامان معصوم علیهم‌السلام نمود که همه روایات مربوط به آن مطلب دیده شود و نسبت‌سنجی میان آنها صورت پذیرد. درست است در چهار یا پنج روایت، بحث سنت جدید و کتاب و برنامه جدید مطرح است، ولی باید به روایات فراوان دیگری نیز توجه کرد که بر احیاء سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توسط حضرت مهدی علیه‌السلام و عمل به آن دلالت می‌کند تا آنجا که در زمان حضرت مهدی علیه‌السلام سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن‌چنان شکوفا و شایع می‌شود که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «زن در خانه خود بر اساس قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داوری می‌کند» (ابن‌ابی‌زینب، ۱۳۹۷، ص ۲۳۹).

ب) در زیارت منسوب به امام زمان آمده است:

اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِي مَا نُحْيِي مِنْ دِينِكَ وَأَخِي بِمَا بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَأُظْهِرْ بِي مَا عُيِّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِي وَعَلَى يَدِيهِ غَضًّا جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَا شُبْهَةَ مَعَهُ وَلَا بَاطِلَ عِنْدَهُ وَلَا بَدْعَةَ لَدِيهِ: خدایا به‌واسطه امام مهدی علیه‌السلام، آنچه را از دین محو شده، بازگردان و آنچه را از [تفسیر] قرآن تبدیل شده، زنده کن و آنچه را از احکامات تغییر یافته، آشکار ساز تا دینت به‌واسطه او با طراوت جدیدی بازگردد، درحالی‌که به‌طور کامل خالص شده و هیچ شک و شبهه و امر باطلی با آن نباشد و بدعت در آن باقی نمانده باشد (طوسی، ۱۴۱۱، ص ۲۷۹).

ج) در زمان ظهور امام مهدی علیه‌السلام از دو جنبه میان مردمان فساد و بدعت شیوع یافته است: «جنبه عملی و رفتاری» و «جنبه نظری و فکری»؛ یعنی بسیاری از مردم به اسلام عمل نمی‌کنند و به عناصر فاسق و فاجر تبدیل شده‌اند و میان‌شان انواعی از فساد مانند بی‌حجابی، شرب خمر، رباخواری، تهمت و... منتشر شده است؛ چنان‌که احادیث بسیاری وقوع همین وضع را در زمان حضرت مهدی علیه‌السلام نشان می‌دهد. همچنین بسیاری از احکام اسلامی را جاهلان و مغرضان تغییر می‌دهند و احکام جدیدی که ارتباطی به اسلام ندارد، به پای اسلام گذارده می‌شود و احکام بسیاری تعطیل می‌شود و از اسلام حذف می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که آنچه حضرت مهدی علیه‌السلام می‌آورد را به منزله دین جدید، کتاب جدید و دعوت جدید می‌شمارند؛ از این‌رو در روایات زمان قیام حضرت مهدی علیه‌السلام، زمان فقدان سنت‌های اسلامی و زنده شدن بدعت‌ها معین شده است (کورانی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۹) و نیز اینکه به‌واسطه او تحریف اهل غلو و تأویل جاهلان از دین برداشته می‌شود و خداوند به‌واسطه او بدعت‌ها را محو می‌کند و اسلام را از غربت نجات می‌دهد (همان، ج ۲، ص ۵۲۲).

د) واژه «جدید»، همیشه به معنای ابتدا و امر بی‌پیشینه نیست و «تجدید» همیشه به معنای

آوردن چیزی نیست که هیچ سابقه‌ای نداشته باشد، بلکه در بسیاری موارد به معنای مطرح کردن و احیای چیزی است که در گذشته بوده و از میان رفته یا کم‌رنگ شده یا دارای حشو، زواید، نقصان و کاهش شده است. در این نوع تجدید، شخص مجدّد، آنچه را قبلاً بوده، به شکل خالص تجدید می‌کند و بازمی‌گرداند؛ از این رو گفته‌اند منظور از «تجدید دین» در برخی روایات، زنده کردن مواردی از عمل به کتاب و سنت و دستور به لوازم آن دو می‌باشد که از میان رفته است (عظیم‌آبادی، ج ۱۱، ص ۲۶۳). همچنین در روایتی پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند در رأس هر سده‌ای، عالمی را برای این امت برمی‌انگیزاند تا دین امت را نو و مجدد سازد» (متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۱۹۳، ح ۳۴۶۲۳). در فیض‌القدیر، در معنای «تجدید دین» آمده است: «یعنی سنت را از بدعت بازشناسی می‌کند و علم را پرورش می‌دهد و اهل آن را یاری می‌دهد و اهل بدعت را درهم می‌شکند و خوارشان می‌سازد» (مناوی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۵۷). علقمی در حاشیه همین مطلب می‌نویسد: «معنای تجدید دین، زنده کردن عمل به کتاب و سنت است که از میان رفته است و دستور به مقتضای آن دو» (همان).

۸۷



ه) می‌توان گفت منظور از تجدید دین و کتاب و برنامه جدید، روش جدید در حاکمیت اسلامی است که با شیوه پیامبر ﷺ و امامان دیگر متفاوت بوده و آن عبارت از حکومت بر اساس شمشیر و قوه قهریه است، نه بر اساس گفتمان و خواست مردمان؛ زیرا تا زمان حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه به اندازه کافی به مردمان فرصت داده شده است و هرکس با رؤیت معجزات آن حضرت، حکم او را برنتابد، ناگزیر شمشیر عذاب و هلاک‌کننده بر سرش وارد آید؛ از این رو در حدیث پس از ذکر قیام حضرت با امر جدید، کتاب جدید و قضای جدید، گفته شده است: «علی‌العرب شدید لیس شأنه إلا السیف لایستتیب أحداً؛ بر عرب بسیار شدید خواهد بود و کارش جز شمشیر نخواهد بود و از کسی طلب توبه نخواهد نمود» (ابن ابی‌زینب، ۱۳۹۷، ص ۲۳۴). در روایاتی گفته شده است سیرت آن حضرت با سیرت اجدادش متفاوت می‌باشد. حسن بن هارون می‌گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که معلی بن خنیس از آن حضرت سؤال نمود: آیا قائم بر خلاف سیرت امیر مؤمنان علیه السلام رفتار خواهد کرد؟ ایشان پاسخ داد: آری! چراکه علی علیه السلام با منت و خودداری در مقابل مردم رفتار نمود؛ چون می‌دانست دشمنان شیعه پس از او بر شیعه غالب خواهند شد، ولی قائم علیه السلام با بسط ید و اسیر کردن رفتار خواهد کرد؛ چراکه می‌داند پس از او هرگز شیعیان او مغلوب نمی‌شوند (صدوق، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۱۰).

نتیجه

یکی از مشکلات مهم طرفداران بهائیت در استدلال‌های خویش آن است که ازسویی خود را مقید به صحت مندرجات قرآن کریم می‌دانند و به‌دفعات از آنها به‌شکل نامتعارفی برای اثبات ادعاهای خود استدلال می‌آورند و ازسوی دیگر به منسوخ‌بودن آنها معتقدند. نصوص آیات و روایات فراوانی در آثار آنان مورد بهره‌برداری ناروا قرار می‌گیرد، ولی به قواعد استنباط از این نصوص به‌هیچ‌عنوان پای‌بند نیستند؛ زیرا پیوسته آیات قرآنی را بر اساس خواسته‌های خویش تفسیر به‌رأی می‌کنند و همواره در استدلال‌ها مصادره به مطلوب می‌نمایند و مدعای خود را دلیل فرض کرده و مخالفان خود را به جهالت متهم می‌کنند.

علل عمده خطاهای برداشت‌های بهائیت از قرآن کریم، به عدم رعایت روش فهم آیات باز می‌گردد که در نتیجه به نتایج باطلی در همه عرصه‌ها کشیده شده‌اند. برخی از نمونه‌های عدم رعایت قواعد تفسیری در برداشت‌های بهائیت از قرآن کریم را در این موارد می‌توان برشمرد:

۱. نادیده‌گرفتن قاعده ظهور؛ ۲. نادیده‌گرفتن حجیت قول اهل لغت؛ ۳. نادیده‌گرفتن قاعده سیاق؛ ۴. نادیده‌گرفتن قواعد تأویل؛ ۵. توجه‌نکردن به ضرورت وجود ارتباط مصداق با آیه؛ ۶. عدم توجه به روایات در تفسیر و فهم آیات؛ ۷. توجه‌نکردن به دیدگاه‌ها و اجماع مفسران؛ ۸. عدم توجه به قراین.

منابع

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم؛ کتاب الغیبة للنعمانی؛ تهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۹۷.
۲. ابن الشهید، حسن بن زین الدین؛ معالم الدین و ملاذ المجتهدین؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۹۰.
۳. افندی، عباس؛ مفاوضات؛ به اهتمام کلیورد بارنی؛ مصر: [بی نا]، ۱۹۲۰م.
۴. بابایی، علی اکبر؛ قواعد تفسیر قرآن؛ تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۸.
۵. خویی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الأصول؛ تقریرات درس توسط محمد سرور واعظ حسینی؛ قم: مكتبة الداوری، ۱۳۱۷.
۶. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه آیت الله نحفی مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۷. شریف رضی، محمد بن حسین؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۷۹.
۸. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الأصول؛ بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۴۰۶ق.
۹. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی؛ علل الشرائع؛ نجف: المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۶.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ق.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ چ ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
۱۳. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ مصباح المتهجد؛ بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
۱۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ الغیبة؛ قم: مكتبة صدوق، ۱۴۱۱ق.
۱۵. عبدالبهاء، عباس افندی؛ النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء (گفت و گو بر سر ناهار)؛ به اهتمام کلیفورد بارنی امریکانیه؛ مصر: [بی نا]، ۱۳۳۹ق.
۱۶. عظیم آبادی، محمد شمس الحق؛ عون المعبود شرح سنن أبی داود؛ بیروت: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۱۵ق.
۱۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ تفسیر الصافی؛ چ ۲، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی؛ چ ۴، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۱۹. کورانی، شیخ علی؛ عصر الظهور؛ تهران: مرکز نشر مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۸ق.

۲۰. گلپایگانی، ابوالفضل؛ کتاب الفرائد؛ نسخه الکترونیکی مندرج در: www.bahai-verlag.de.
۲۱. متقی هندی، علاءالدین علی؛ کنز العمال؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۲۲. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۳. مناوی، محمد عبدالرؤف؛ فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر؛ بیروت: انتشارات دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۱۵ق.
۲۴. نوری، حسینعلی؛ ایقان؛ نسخه الکترونیکی برگرفته از کتابخانه جامع آثار بهائی حیف، [بی تا].

۴۰



سال دوم / شماره چهارم / تابستان ۱۴۰۳